

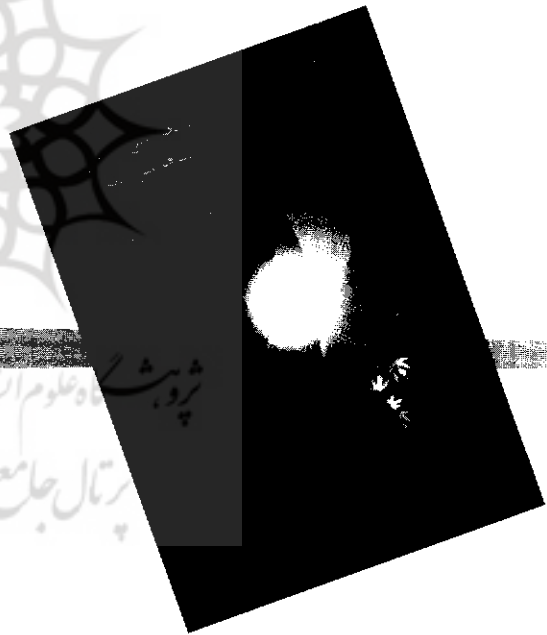
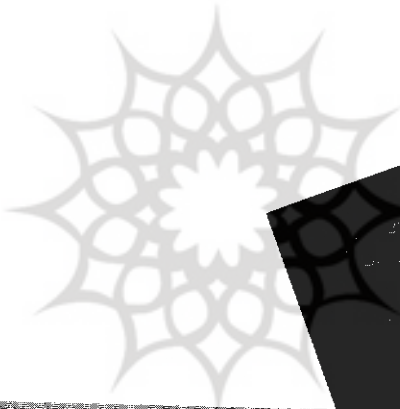
## سر زربین کوب و «شعربی دروغ، شعربی نقاب» او

درس دانشگاهی و خطاب به دانشجویان جوان است، موجب شده که استاد از آن - به اصطلاح - رودرواسی‌هایی که با همگنان آکادمیک خود، که در نهایت امر گرایش‌های آشتی‌ناپذیر کلاسیک دارند، تا حدی دست بردارد؛ تا حدی که برای چون اوایی مقدور و پسندیده باشد، و گرنه در حوزه مدرنیسم در شعر، از این فراتر می‌توان رفت. من، بنا بر ملاحظاتی که گذشت، ترجیح دادم جلوه‌های ذوق و سلیقه استاد را در مقوله شعر فارسی در آیینۀ این کتاب ببینم.

\*\*\*

استاد زربین کوب در آخرین تجدید نظری که در کتاب خود، شعر بی‌دروغ، شعربی نقاب، در فروردین ۱۳۷۱ به عمل آورده، کتاب و تجدید نظر را «به نسل تازه‌ای از جوانان کشور» تقدیم می‌کند که «از هم‌اکنون می‌بینیم ذوق و شور ایشان و آنها که راه ایشان را دنبال خواهند کرد دروازه‌های روشن‌تر و چشم‌اندازهای دلپذیرتر را بر روی ادبیات ما

شعربی دروغ، شعربی نقاب، نام کتابی است در فنون شعر، سبک، و نقد شعر فارسی، با ملاحظات تطبیقی و انتقادی راجع به شعر کهن و شعر امروز. چاپ اول این کتاب در اواخر سال ۱۳۴۶ و چاپ هفتم آن در زمستان ۱۳۷۲ منتشر شده و حاوی نقطه‌نظرهای گوناگون شادروان دکتر زربین کوب در حوزه شعر فارسی و مطالعه‌ای تطبیقی در شعر قدیم و معاصر عرب و جهان غرب است. زنده‌یاد استاد زربین کوب علاوه بر این کتاب، کتاب و رساله و مقاله و سخنرانی راجع به شعر فارسی زیاد دارد، اما در این کتاب در واقع به تمام مباحثی که راجع به شعر در سایر آثار خود داشته، پرداخته است - ضمن اینکه در کتاب حاضر، نگاهی مدرن‌تر، زبانی صریح‌تر و بیانی ساده‌تر دارد؛ چون بنا به اشاره خودش در مقدمه کتاب، متن آن حاصل «گفت‌وگوهایی است که در سال‌های اخیر در باب نقد شعر و مسائل ادبی ایران... در چهارچوب برنامه‌های درسی... با دانشجویان خویش» داشته است. سادگی و صراحت بیان و «بحث از مکتب‌های تازه سخن و از شعر نو - شعر امروز ایران» که مستلزم نگاهی تازه‌تر و روزآمدتر به مقولات شعر در جلسات



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نسلی است که پیش از سال ۱۳۴۶ (چاپ اول کتاب) پای درس ایشان در دانشکده ادبیات می‌نشسته‌اند و در سال ۱۳۷۲ به میانسالی رسیده بوده‌اند، و اکنون که این سطور را می‌نویسم، نسل مورد اشاره او دیگر از بلند فریادوار گذار، به اعماق مغاک نظر بردوخته‌اند. شواهد دیگری در این کتاب استاد، و سایر آثارش، دیده می‌شود که هیچ‌گونه توجهی به عناصر «آوانگارد» و اصحاب «موج» نداشته است. بنابراین استاد به «نواندیشی و نوجویی» - در هر سنی که می‌خواهد باشد، ولی با پشتوانه کلاسیسیسم - توجه دارد، نه نوگرایان بی‌ریشه که «از بد حادثه» و «از غم بی‌آلتی» گذشته فاخر ادبی و فرهنگی و شعری حوزه زبان فارسی را دور زده‌اند و در جایی که هستند موضع گرفته‌اند؛ منظور استاد این نیست که نوگرایی و نواندیشی باید حتماً زیر نفوذ کلاسیسیسم باشد بلکه شاعر نوپرداز باید با آگاهی از میراث گذشته و عبور از آن مسیر، به مسیر تازه دست یافته باشد. چنانکه کمابیش نیما، اخوان، شاملو، سایه، فروغ و احتمالاً سپهری و دیگران و بعد از نسل بلافصل نیما و حواریون نخستین او: خویی، آتشی، شفیعی کدکنی و اندکی دیگر و نسل بعد از اینان:

خواهند گشود. به این شوق و نیروی زاینده و فزاینده‌ای که فرهنگ و ادب ما را زنده خواهد داشت و به سوی کمال خواهد برد، درود می‌فرستم». به این ترتیب، استاد، سرانجام و در آخرین جملاتی که در این کتاب آورده، روی آورد مشخص و روشنی نسبت به نسل جوان و نسل‌های آینده‌ای که راه نسل فعلی را دنبال می‌کنند، پیدا کرده است. حال، پرسش این است که آیا استاد، نسل جوان موجود و مورد نظر خود را مشخص کرده است که از چه عناصری تشکیل می‌شوند؟ پاسخ من این است که نه! استاد مرزها را مشخص نکرده است و در متن کتاب حتی تلویحاً ابعاد این نسل را ترسیم نمی‌کند، مگر اینکه بگوییم منظور استاد،

حسین منزوی، قیصر امین پور و عناصری در این خط.

بدین ترتیب، تقدیم‌نامه‌ای که استاد در پایان آخرین مقدمه‌اش به کتاب نوشته و آن را به نسل جوان پیشکش کرده است، بهانه‌ای پیش می‌آورد که من حوزه حرکت آن شادروان را، به نظر خودم، ترسیم کنم؛ کاری که در پایان این مقاله باید می‌کردم ولی پرداختن به این مقوله، در اینجا و اکنون، آینه‌ای به دست من می‌دهد که استاد را بهتر ببینم و به دیگران بهتر بنمایانم:

### ۱. نوگرایی و نواندیشی

استاد زرین کوب را به عنوان یک نواندیش نوگرا نمی‌توانم ترسیم کنم، اما در شیفتگی او به نواندیشی و نوآوری و «حلاوتی دگر» این حرکت، کمتر تردیدی ندارم، و این خصلت جسورانه از استادی چون دکتر زرین کوب که خمیره فرهنگی‌اش در میان کهن‌گرایان و کهن‌بارگان پخته شده و قوام آمده، کار ساده‌ای نیست. اگر سخن از ادیبانی چون شادروان مهدی اخوان ثالث که به دور از مجامع و محافل آکادمیسین‌های «بقعه امامزاده کلاسیسیسم» شکل گرفته‌اند و آزادانه، هر چه را خواسته‌اند خوانده‌اند و گفته‌اند، بود، شیفتگی او به نوآوری طبیعی می‌نمود؛ استاد زرین کوب، اما، این اعتقاد را در فضایی پیدا کرده که دشمن نوگرایی است و به «قوالب پولادین شعر کهن» ایمان متعصبانه دارد. بگذریم از این نکته که حتی استادانی از آن دست، با نوعی جمود هندسی که هرگونه حرکتی به جلو را از آنان سلب می‌کند، در مقالات و محاورات خود از نوگرایی و نواندیشی به نیکی یاد می‌کنند، اما این گونه برخورد را صرفاً به این جهت می‌کنند که مخاطب معاند خود را پیشاپیش خلع سلاح کنند، و گرنه باوری به جست‌وجوی راه‌های نو در شعر ندارند و در نظرشان «حد همین است سخندانی و زیبایی را». اینان می‌گویند ما هم طرفدار «نو» هستیم ولی آنچه تاکنون ارائه شده، «نو» نیست؛ خزعبلاتی است که در چنجه بی‌سوادان و بی‌ریشگان خودنما وجود دارد و اگر سؤال شود: پس «نو» چیست، به مباحث کلی و مجرد می‌پردازند و از ابراز پاسخی روشن و مشخص می‌پرهیزند. اغلب این استادان از جریان جهانی نوگرایی هم بی‌خبرند.

نمی‌دانم آیا کسانی هستند که با من هم عقیده باشند که آنچه پس از مشروطیت در حوزه نوگرایی در شعر فارسی، به‌ویژه در ایران، به وقوع پیوسته منتهای جسارت و آگاهی را با خود به همراه داشته به گونه‌ای که نیما عقیده دارد تا «مرحله شهادت» باید در این راه به پیش رفت. من تا به حال در فرهنگی از فرهنگ‌های معاصر جهان - جز فرهنگ فرانسوی - سراغ ندارم که مدرنیته در شعر، تا حدی که در ایران و قلمرو شعر فارسی صورت گرفته است، وجود داشته باشد؛ در نظر آوریم قالب سنتی فرهنگ فارسی را، در صد بیسوادی را در زمانی که نوگرایی در ایران شروع شد، و مشکلات باوراندن و باروراندن مدرنیته شعری را در جامعه‌ای با چنین پیشینه و ساختار، اعتقاد ایمان‌گونه عمومی به منطق بلامنازع شعر کلاسیک (غالباً یک بیت شعر در محاوره و مجادله می‌تواند حقانیت استفاده‌کننده از آن بیت را در برابر تمام احتجاجات طرف مقابل به اثبات برساند. در فرهنگ عرب هم چنین حالتی دیده می‌شود ولی در فرهنگ غرب نه)، و از همه مهم‌تر، نیمای تنها (شکسته‌مردی گذشته عمر از چهل...) در برابر هزار سال شعر فاخر زبان فارسی با قله‌هایی به

عظمت فردوسی و خیام و مولوی و حافظ و سعدی و ده‌ها چکاد بلند دیگر و چنین برخوردی نابرابر و ضماً پیروزمندانه برای نواندیشان نوگرا. (در اینجا به خصوص از پافشاری‌های شاملو و پاسخگویی‌های اخوان ثالث به ادیبان ریشه‌دار زمان باید به نیکی و بزرگی یاد کرد). من جسارت و سماجت و استقامتی بدین حد را در فرهنگ معاصر هیچ‌جای جهان برای جایگزین کردن نوگرایی در شعر، و در کنار درخت تنومند کهن‌گرایی با ریشه‌های هزارساله عمیق و استوارش، سراغ ندارم؛ در ضمن، نوپردازی به انواع شیوه‌های فرمی و محتوایی قابل تصور. آیا با وجود این، اظهار اینکه «ما با نوگرایی در شعر مخالف نیستیم ولی نمونه‌های موجود نوگرایی نیست، بلکه نوعی شارلاتانیسم بی‌پایه و مایه است» سخنی نابخردانه نیست؟ البته به‌سادگی می‌توان پذیرفت که برخی از نمونه‌هایی را که «بی‌برگان عاطل» چه در آغاز تولد شعر نو و چه حتی اکنون در مسیر شعر فارسی تولید کرده‌اند و می‌کنند، به گونه‌ای است که حق را به مخالفان نوگرایی می‌دهد و روشن می‌کند که دوست نادان چه مایه خطرناک‌تر از دشمن داناست، اما این بهانه نمی‌توانسته و نمی‌تواند شاخه‌های سالم و اصیل این نهال نکاشته را که اکنون به «تنآوری باراومند» بدل شده است نادیده بگیرد. همان‌طور که پیش از این اشاره کردم استاد زرین کوب اعتقاد محکم خود را به نوگرایی به‌صراحت اعلام می‌کند ولی نمونه‌ای از نوگرایی سالم و اصیل را مشخصاً نشان نمی‌دهد. اما می‌توان از آنچه گفته است به یقین باور داشت که چنان نمونه‌هایی را در نظر داشته (و گرنه به نسل جوان و یویای موجود با چنان حرارتی اثر خود را تقدیم نمی‌کرد، ضمن اینکه اشاراتی به شعر بعضی از شاعران نوگرا از جمله نیما و اخوان دارد) اما از بیان صریح آن - نمی‌دانم به چه علتی - سر باز زده است. به عکس، برادر شادروانش دکتر حمید زرین کوب در کتاب **چشم‌انداز شعر معاصر**، در این زمینه با صراحت و به تفصیل سخن گفته است.

### ۲. طرفیت و بی‌طرفی در پیوند با نقد شعر

بی‌طرفی امری مطلق نیست، یعنی وقتی گفته می‌شود فلان کس بی‌طرف است معنای آن این نیست که او در هر امری از امور آفاق و انفس مطلقاً بی‌طرف است. چنین چیزی برای یک انسان زنده و معقول غیرممکن است. بالاخره هر موجود زنده‌ای که قوه ممیزه داشته باشد کمابیش نسبت به امری نظر مثبت و به امری دیگر نظر منفی دارد. بی‌طرفی مطلق را فقط در آدم‌واره<sup>۱</sup> می‌توان سراغ کرد. (بدیهی است منظور بی‌تفاوتی نیست). اما به گفته اهل منطق در اغلب امور «حد ترخصی» وجود دارد که بالاتر از آن را می‌توان طرفیت یا بی‌طرفی خواند ولی تا آن حد را همه دارند و قابل چشم‌پوشی است. به نظر من همان قدر که بی‌طرفی - به معنایی که گذشت - برای منتقد اعم از شعر یا غیر آن امری لازم و ضروری است و در واقع قضاوت دادگرانه یک منتقد از این بابت بسته به میزان بی‌طرفی یا طرفیت اوست، در شاعر درست به عکس است: شاعر بی‌طرف از آن حرف‌ها است. شاعر در زندگانی هنری‌اش با همه چیز و همه کس طرف است و معیار سنجش بخش اعظم سخن او به نوع و میزان طرفیتش ارتباط پیدا می‌کند. بر این مبنا، شاعران، منتقدان مطمئنی نیستند؛ یعنی چون نمی‌توانند و نباید بی‌طرف باشند قاعدتاً طرف سلیقه و قریحه خاص خود را می‌گیرند. این بدان معنا نیست

### ۳. بضاعت علمی و تجربه

استاد زرین کوب یکی از پایه گذاران نخستین نقد ادبی جدید در ایران است. در کنار این واقعیت، باید به بضاعت علمی او اشاره کرد که یکی از چهره‌های درخشان ادب و فرهنگ و تاریخ در میان معاصران است. نگاهی به همین کتاب **شعر بی دروغ**، **شعر بی نقاب** نشان می‌دهد که در کمتر صفحه‌ای از کتاب است که اشاراتی دقیق به شعر قدیم و جدید فارسی، شعر عرب جاهلی تا شعر معاصر عرب، شعر اروپایی از شاعران یونان باستان تا معاصرانی چون ایوت، ازرا پاوند، مالارمه، ورلن، رمبو و بسیاری دیگر و نقد و نظرهایی که دیگران در مورد شاعران جهان به زبان‌های مختلف داشته‌اند، نشده باشد. در همین کتاب سبصد و پنجاه صفحه‌ای فهرست منابعی که به آن مراجعه کرده، شش صفحه است که دو صفحه آن منابع اروپایی، به زبان‌های اروپایی (فرانسه و انگلیسی) است. اگر برای شاعر، داشتن معلومات و تحصیلات آکادمیک ضروری نیست و بعضاً حتی مخرب ذوق و قریحه است، برای منتقد ادبی شرط لازم است.<sup>۲</sup>

نگاه جامع‌الاطراف و دانش چندمنظوره<sup>۳</sup> او در شعر، ادب، زبان، تاریخ، مردم‌شناسی و...، جامعیت و جهان بینی خاص و عمیقی به نگاه او داده که در کمتر کسی از معاصران نظیر آن را می‌توان سراغ کرد. نکته قابل توجه این است که استاد شادروان، در تمام آثار خود - چه تحقیقی، چه ذوقی - نگاهی منتقدانه به مباحث گوناگون دارد و نقد و نظر حرفه‌اوست.

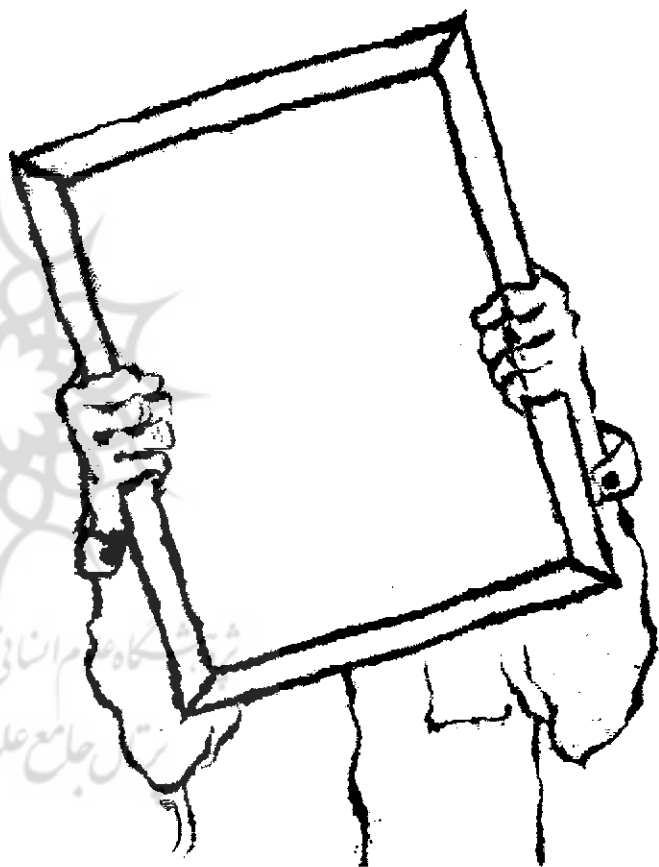
بنابر آنچه آمد، دکتر زرین کوب صاحب اهلیت و صلاحیت جامع و کامل در حوزه نقد در ادب و تاریخ است و در این زمینه در میان همگان معاصرش اگر نه بی نظیر، دست کم بسیار کم نظیر است. به شهادت آثاری که از او باقی مانده، بعضی از خصایص مکمل مراتب سه‌گانه مذکور را نیز در استاد می‌توان سراغ کرد که در کمال و جامعیت بخشیدن به عیارسنجی‌های او در قلمرو نقد ادبی، بسیار مغتنم و ضروری است، از جمله متانت در کلام و دوری از عصبیت و خشونت کلامی، داشتن ذوق و قریحه ادبی، فصاحت و بلاغت در گفتار و نوشتار، دارا بودن ذوق طنز و حلاوت بیان، امانتداری در نقل اقوال و امثال دیگران. (بسیاری از منتقدان را می‌شناسیم که جملات و افکار دیگران را با تغییر مختصری در انشای آن به نام خود می‌آورند و این گونه سرقت‌های ادبی و فکری یکی از بلیات مهلک نقد ادبی معاصر ماست. شادروان زرین کوب حتی در نقل یک جمله ساده، نام و نشان دقیق صاحب آن را برای خواننده گزارش می‌کند و با این کار ضمن رعایت امانت علمی، به خواننده کتاب خود احترام می‌گذارد.)

و سرانجام، تاج افتخار و ابهتی را که می‌توان بر بلندای این همه خصایص انسانی و علمی و ذوقی گذاشت عشق شورانگیز و ضمناً خالی از تعصب شوینیستی او نسبت به مسکن مألوف، ایران عزیز، و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است، به گونه‌ای که روح مخاطب آثارش را ولو یک خارجی باشد، نوازش می‌دهد.

اکنون وقت آن رسیده است که پس از ترسیم تصویر کلی دکتر زرین کوب در آئینه شعر فارسی برداشت‌های او را از مقولات مختلف و مرتبط به شعر براساس ابواب گوناگون کتاب **شعر بی دروغ**، **شعر بی نقاب** اجمالاً بررسی کنیم.

که شاعر صاحب نظر نیست. شاعران، چون از درون جهان شعر به شعر نگاه می‌کنند غالباً دقیق ترین و سنجیده ترین نظرگاه‌ها را دارند اما این نظریه‌ها بی طرفانه ظاهر نمی‌شود.

از آنجا که دکتر زرین کوب شاعر حرفه‌ای نیست، می‌تواند - و او توانسته - منتقدی صاحب نظر و آزاد باشد و شعر را «بماهو شعر» بررسی و نقد کند نه به گونه‌ای که می‌پسندد. باز منظور این نیست که هر غیرشاعری منتقد بی طرفی است. طبیعی است اگر نیما تمایل بیشتری به شعر شاعران نوآور داشته باشد و رهی معیری به غزلسرای کلاسیک، یا شاملو به شعر نو بدون وزن و اخوان به شعر نو موزون، اما یک منتقد منصف می‌تواند در تمام اصناف و انواع شعر به دنبال جوهر شعری و قالب و بیان مناسب و متناسب با آن جوهر باشد. استاد زرین کوب را من نمی‌توانم در این خصوص - حتی با در نظر گرفتن همان «حد ترخص» -



منتقدی کاملاً بی طرف بدانم اما در نظر من او یکی از معدود منتقدانی است که حداکثر بی طرفی ممکن را در نقد شعر رعایت کرده است. سوابق تحصیلی و خاستگاه زمانی - مکانی تربیت علمی او به گونه‌ای بوده که طرفداری اش از شعر کهن و خصوصت ورزشی اش با شعر نو امری غیرطبیعی نیست (مثل مرحومان مغفوران حمیدی شیرازی و بدیع الزمان فروزانفر و بسیاری دیگر). اما او، آن بزرگوار، نوآوری را تحسین می‌کند و به آن اعتقاد دارد، هرچند نفس انسانی خویذیر او و معاشران و محیط فعالیت ادبی اش اجازه نمی‌دهد که کمترین نگاه غیرعاشقانه را به شعر کهن راستین فارسی داشته باشد.

مانند یک معلم انشای کلاس دبستانی به شعر شاعر نگاه کند و با پیدا کردن چند انحراف ساده از معنای متداول یک واژه یا یک قاعده دستوری، خط بطلان بر شعر شاعر بکشد و مثلاً بگوید: نیما یوشیج پیشوای شاعران نوپرداز به علت بیسوادی به جای اینکه بگوید «با تن گرمش، بیابان دراز» گفته است «با تنش، گرم، بیابان دراز!».

یکی از نکات عمده‌ای که استاد زرین کوب در مورد منتقد لازم می‌داند این است که در یک نقد سالم و دقیق، منتقد نباید تنها به پشتوانه آشنایی خود به قواعد دستوری و علم بلاغت و تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی به نقد شعر بپردازد، بلکه باید به کمک علوم جدید مثل جامعه‌شناسی، و روان‌شناسی، به ویژه زیباشناسی و شناخت محیط زندگی و شرایط شخصی و اجتماعی و تربیتی و حتی اقلیمی شاعر و در پرتو راهنمایی‌ها و آفاتی که این گونه دانش‌های جدید بشری فراروی او قرار داده به عبارتی و محک زدن شعر بپردازد. از طرف دیگر، و در مقابل، اگر منتقد شعر گذشتگان را مورد نقد و سنجش قرار می‌دهد نباید با معیارها و انگاره‌های تمدن امروز اروپایی آثار قدیم شرق را ارزیابی کند. این کار بی‌شک گمراه‌کننده و خطرناک است.

#### ۵. شعر چیست؟

استاد زرین کوب در مبحث «شعر و ادب» کتاب خود، اشاراتی به تعریف‌هایی که قدما از شعر کرده‌اند دارد و این تعاریف را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. اگر استاد می‌خواست خود تعریفی از شعر به دست بدهد قاعداً جایش همین جا بود، اما تعریفی از ایشان دیده نمی‌شود. احتمال دارد بگوییم در نظر استاد شعر تعریف‌پذیر نیست و به همین علت با سکوت از کنار آن گذشته است ولی در برابر می‌توانیم بگوییم اینکه شعر در نظر ایشان تعریف ندارد، این سخن ارزش گفتن داشت و موضع ایشان را در این پیوند روشن می‌کرد. احتمال هم می‌توان داد که استاد از این بابت طفره رفته است. زیرا عقیده داشته که طبق نظر ادیبان و اهل منطق هر تعریفی باید در درجه اول جامع و مانع باشد و به دست دادن تعریفی جامع و مانع از شعر - اگر امکان‌پذیر باشد - به هر صورت از نظر جامعیت، فقط شعر را تا لحظه‌ای که آن تعریف تدارک و تمهید می‌شود دربر می‌گیرد، یعنی ناظر بر گذشته است - گیرم گذشته چندان نزدیک که به حال چسبیده باشد - و آینده را دربر نمی‌گیرد. بنابراین تعریف مزبور به محض تولد از فرط کهولت می‌میرد و زندگانی‌اش مربوط به گذشته شعر می‌شود. اما قبول تعریف‌ناپذیر بودن شعر هم محل نزاع و احتجاج است و دست کم باید پاسخ ادیبان گذشته و معاصر ایران و جهان را که به نظر خود، تعاریف قابل تأملی از شعر به دست داده‌اند به گونه‌ای مستدل داد.

هر احتمالی داده شود - به هر حال - استاد، شعر را تعریف نکرده و متعرض آن نشده است، اما از میان تعریف‌های قدما ضمن اشاره به موزون و مقفای بودن شعر در نظر آنان، به این امر چندان عنایتی نکرده، و این، خود نشان می‌دهد که او شعر بدون وزن و قافیه را هم به عنوان شعر قبول دارد هر چند صریحاً به این امر اشاره‌ای نکرده و در جایی دیگر وزن و قافیه را موجب آرایش شعر و دلنشین‌تر کردن آن می‌داند. به هر حال اختیار چنین امری به تشخیص شاعر موکول است نه به سفارش خواننده.

استاد در این مقوله اشاره به عقیده بیشتر شاعران می‌کند که از قدیم‌الایام با نقد شعر دشمنی می‌ورزیده‌اند و کسی را مزاحم‌تر از منتقد و چیزی را ملال‌انگیزتر از نقد شعر نمی‌دانسته‌اند. این گونه شاعران شعر و ادب را آفرینش می‌دانند و ظاهراً نقد را اخلال در آفرینش و منتقد را دشمن آفرینش می‌شمارند. استاد این عقیده را از قول رافائل، چخوف و کسانی از این دست نقل می‌کند و می‌گوید شاعران، نقد را حربه عاجزان و واخوردگان وادی شاعری می‌دانند. برخی از منتقدان هم که در شاعری شکست نخورده‌اند آن چنان شیفته عقاید خود هستند که هر چه جز آن را مهمل می‌شمارند و درخور انتقاد. منتقد معمولاً آدمی بدگمان، مشکل‌پسند، پرتوقع و مرشد‌ماب از کار درمی‌آید. با وجود این، کز فهمی و بدسگالی برخی از منتقدان نمی‌تواند دست‌و‌پا‌زی برای نفی و انکار ارزش انتقاد باشد. وجود منتقد موجب می‌شود که شاعر خود را تنها و یگانه روزگار احساس نکند و مواظب سخن خود باشد. بد انتقاد کردن مثل بد شعر گفتن است بنابراین نمی‌شود یکی از اینها باشد و دیگری نه.

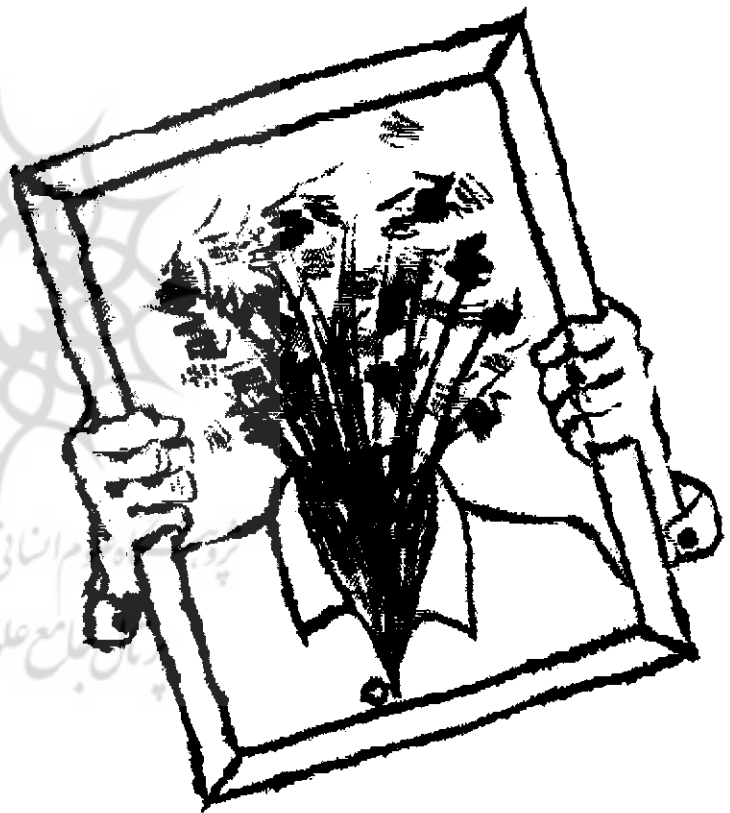
برای من شگفت‌آور بود وقتی در کتاب استاد خواندم که گونه‌ای از نقد را «نقد بازاری» می‌خواند و آن عبارت است از «نقدی که در آن حریفان یا رقبای همدیگر نان قرض می‌دهند... توطئه‌ای است که یک عده برای ترویج متاع شرکاء یا کاسد کردن و بر زمین زدن متاع رقیبان به کار می‌برند، نظیر نقدی که در بعضی مجلات امروز ما رایج است». ۴. شگفتا که این بزرگوار با آن وقت کم و معتنم که داشته برای اینکه عادلانه داوری کند حتی نقد مجلات ساده و عمومی را می‌خوانده که واقف به وضع موجود باشد. این استاد فقید را مقایسه کنید با دشمنان خونی شعر نو که حتی یک سطر شعر نو نخوانده‌اند یا با طردکنندگان شعر کهن که شعر روان و ساده ایرج میرزا را نمی‌توانند بدون غلط از روی کتابش بخوانند و کمترین آگاهی‌ای از سبک و زبان و محتوای شعر کهن فارسی ندارند، اما جسورانه درباره آن داوری می‌کنند و آن را شعری پوسیده می‌دانند. ممکن است حرف آنان یا اینان در بعضی موارد درست باشد ولی آیا قضاوت کردن بدون اطلاع داشتن از موضوع - منطقی و منصفانه که هیچ - شرافتمندانه است؟

استاد زرین کوب عقیده دارد آنچه امروزه به حیثیت نقد لطمه می‌زند قیافه مخالفت‌آمیزی است که در مقابل ابتکار دارد. استاد بیان معایب را کاری ملال‌انگیز، بی‌فایده و مودی می‌داند که به جنگ ابتکار می‌رود. وقتی با چشم یک استاد سنت‌گرای دانشکده ادبیات به شعر یک شاعر نگاه می‌کنیم و جسارت شاعر را در سنت‌شکنی گناهی نابخشودنی می‌بینیم، در واقع، طبق نظر استاد، جسارت ابراز نبوغ و ابتکار را در شعر خفه می‌کنیم. جسارت شاعر در سنت‌شکنی هنگامی می‌تواند مذموم و محکوم باشد که شاعر نتوانسته باشد با ابتکار و نبوغ خود جبران (گناه) سنت‌شکنی را کرده باشد یعنی سنت را بشکند و چیزی فراخورد به جای آن نگذارد. در غیر این صورت حتی بعضی مسامحه‌های لغوی و دستوری را هم می‌توان در کار شاعر نادیده گرفت و ای بسا شاعر عمداً از مسیر معمول معنای لغت یا قاعده دستوری خارج شده و این کار او حاکی از نوعی نوآوری و ایجاد و وسعت در امکان‌های زبان باشد. منتقد صالح کسی است که این گونه نکات و ظرایف را به موقع درک کند و نه

استاد در تعاریف قدما، دو نکته را قابل توجه یافته است: یکی اینکه شاعر «از آن کلام قصدش تأثیر و تصرف در نفوس باشد... این تصرف در نفوس، در شعر و تا حدی در هر گونه هنر واقعی یک شرط است - یک شرط اساسی. شعر در واقع وقتی به غایت خود نائل می‌شود که در نفوس تصرف کند و تأثیر. یعنی عاطفه و خیالی را که در آن هست به دیگران سرایت دهد. شرط اصلی قبول شعر همین جاست. چون شعری از قبول خاطر بهره‌مند می‌شود که در نفوس بیشتری تأثیر کند... همین حس است که او را وامی‌دارد از برج عاج خویش بیرون آید و با دیگران همدردی پیدا کند و همدلی...»<sup>۵</sup>

دوم اینکه «... صنعت کاری‌هایی هم آن را از حدود حرف‌های عادی خارج کند...»<sup>۶</sup>

در مورد اول، اینکه شاعر قصدش تصرف در نفوس باشد کافی نیست. شاید شاعر موفق به اجرای قصدش نشود، ضمن اینکه «قصد» امری درونی و غیرقابل فهم و اندازه‌گیری است مگر اینکه به اصطلاح



محفوظ به قراین و اماراتی باشد دال بر اینکه قصد شاعر تحقق پیدا کرده و این دیگر کار زبان و نقش سحرآمیز و شگفت‌انگیز آن در شعر است. شاعر جز با زبان، با دیگران ارتباطی ندارد. انتقال حس و خیال و عاطفه و بیرون آمدن از برج عاج و همدلی و همدردی با دیگران از طریق زبان شعری انجام می‌شود و گرنه بساکسا که حس قوی، اصیل، نو و... دارند ولی زبان آن ندارند که به دیگران القا کنند. زبان شعر، تجسد قصد و درون شاعر است. در ضمن استاد مشخص نکرده است که تأثیر در نفوس «دیگران»، منظور کدام «دیگران» است. سروده‌های نسیم شمال، بعد از مشروطیت و عارف قزوینی وسیع‌ترین دایره تأثیر را در «دیگران»

همزمان با این دو شاعر داشته است ولی آیا این دو بزرگوار، بزرگ‌ترین شاعران عصر خود بوده‌اند یا به عکس ضعیف‌ترین شعرها را سروده‌اند. نسیم شمال به خاطر ضعیف بودن مضمون شعرش از قبیل مسئله روز بودن ارزاق عمومی، که مسئله مهمی است اما شاعرانه نیست، یعنی به خاطر ضعف درونمایه شعری و عارف به خاطر ضعف زبان و عوامانه بودن آن. به قول ملک‌الشعرا «عارف و عشقی عوام». سرانجام اینکه استاد از اندیشه شاعرانه و شاعر چیزی نمی‌گوید. حال آنکه درونمایه شعر، اندیشه‌ای خیال‌انگیز یا تخیلی اندیشمندانه است و این دو، یعنی اندیشه و خیال چنان در هم ممزوج و مشاع شده‌اند که تفکیک آن دو غیرممکن است مگر در عالم تصور محض.

و اما مورد دوم یعنی «صنعت کاری‌هایی که آن [شعر را] از حدود حرف‌های عادی خارج کند».

آنچه ترکیب «صنعت کاری» به ذهن یک فارسی‌زبان شعرخوان و شعر دوست می‌آورد، استفاده از صنایع لفظی و معنوی است که ضمناً از حدود حرف [زدن] های عادی خارج است. اما قطعاً نظر استاد این نیست بلکه قاعدتاً باید زبانی شایسته و سازگار و درخور با فضای شعر و درونمایه آن باشد. در این صورت استاد گرانمایه بهتر بود به جای «صنعت کاری» که به لحاظ آوایی، حالتی مصنوعی از شعر را القا می‌کند کلمات و عبارات مناسب‌تری انتخاب می‌کرد.

من سال‌ها است به این نتیجه رسیده‌ام که شعر - نه شعر زورکی و به صورت یک تکلیف حرفه‌ای و در مقام پاسخ‌گویی به پرسش اقران و هم‌نشینان که از شاعر توقع شعر جدید دارند - وقتی به بیرون تراوش می‌کند کلمات مناسب را هم با خود می‌آورد و شاعر تنها باید منتظر لحظه تولد شعر باشد و بعد هم به ثبت آن بپردازد. امروز دیگر کلام صرفاً لایسی بر تن معنا نیست بلکه خود معناست. تصور یک معنا با معادل واژگانی آن در یک لحظه و توأمان در ذهن ما شکل می‌گیرند. بنابراین شعر خوب و شعر ناب زبان خود را تعیین می‌کند و با خود می‌آورد. تنها پس از ثبت، شاعر بعضاً فرصت می‌یابد که زبان شعرش را به صورتی متناسب و مناسب صیقل دهد و ندرتاً و احتمالاً ترکیبات و واژگانی خوش‌آهنگ‌تر و پرموسیقی‌تر در شعر بنشانند. به این ترتیب جایی برای صنعت کاری باقی نمی‌ماند. گاهی زبان عادی و حتی عامیانه چنان درست و به‌جا در شعر می‌نشیند که کلمات فاخر هم نمی‌توانند از عهده آن برآیند. مثلاً وقتی شاملو در شعرش - در شروع شعرش - می‌گوید: «یله بر نازکای چمن رها شده باشی» این کلمه عادی و حتی عامی «یله» چنان در شعر خوش‌نشسته است که هیچ واژه فاخر و غیرعامیانه‌ای نمی‌تواند جای آن را بگیرد. باید به دنبال زبان ناگزیر و ناگزیرترین زبان برای شعر گشت. یا اخوان ثالث وقتی در شعر **آنگاه پس از نندرد** می‌گوید: «در را به رویم کیپ می‌بندد»، صدای «کیپ» و طرز قرار گرفتن آن در شعر به این واژه عامیانه حالتی پر از تشخص می‌دهد. کلمات اگر در شعر خوش بنشینند، ولو عامیانه باشند، حیثیتی جدید را که در لایه‌های مخفی آنها خفته بوده است بیدار و پدیدار می‌کنند. ضمناً شاید اگر استاد می‌گفت «زبان» یا «بیان عادی» بهتر از «حرف‌های» عادی بود. شاعری که بتواند «حرف‌های» عادی را در شعر خود تبدیل به «زبانی فاخر» یا دست کم «زبانی ناگزیر» کند، کار عظیمی کرده است.

استاد در همین مبحث ولی در ذیل مطلبی دیگر - آشنایی زبان شاعر برای مخاطب او - به نکته‌ای اشاره می‌کند که ما در بخش مربوط به زبان شعر بدان اشاره کردیم. می‌فرماید: «نشان شعر خوب آن است که در شنیدن و خواندنش آدم احساس کند آنچه شاعر می‌گوید درد یا اندیشه‌ای است شناخته و آشنا که فقط بیان هنرمندانه شاعر آن را در شعر روح و جلوه داده است...»<sup>۷</sup> و بدین ترتیب استاد با حافظ هم عقیده است که می‌گوید:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است  
و این اشارات نقش شگفت‌آور زبان را در شعر مشخص می‌کند؛ درونمایه شعر تازگی ندارد و آشناست، اما زبان شاعر به گونه‌ای آن را پرورش داده و عرضه کرده که تازگی دارد. بنابراین شعر نهایتاً اتفاقی شگفت‌انگیز است که در زبان می‌افتد، شعر رستاخیز کلام است و اوج اعتلای آن. اما این تنها کلام نیست؛ نقش کلام با تمام اهمیت و ابهتی که به شعر می‌دهد، به خاطر باری از تصور و تعقل و خیال ممزوج با اندیشه‌ای است که بر دوش می‌کشد تا چیزی نامرئی و غیرقابل ظهور و ارائه را به احسن وجوه ممکن به ظهور و رؤیت برساند و اگر شاعر مخاطبی داشته باشد، القای حس و اندیشه او به مخاطب تنها به وسیله لفظ و زبان انجام می‌شود و گرنه شعری گفته نشده است. و این همان است که استاد زرین کوب در فصل بعد کتاب خود به آن می‌پردازد و آن را می‌پذیرد.

در مورد چگونگی لفظ و زبان هرچه گفته شود از مقوله نصیحت است و لاجرم زاید، چون منتقد در این رهگذر هرچه بگوید از خود شعر و مالاً از خود شاعر گرفته است و از نمونه‌هایی والا که در این زمینه به دست داده شده است. پس همان به که معماری شعر را به شاعر واگذاریم و نگوئیم لفظ باید چنین باشد و چنان و قافیه و وزن و مفتعلن و صنایع بدیعی و آرایش و شیرینکاری و مغلطه را که گو همه سیلاب ببر. همه اینها به منزله ابزارهایی هستند در دست شاعر برای ارائه مناسب‌ترین شکلی از شعر که بر عهده و در اختیار و بسته به توانایی اوست. ما می‌توانیم منتظر محصول کار که شعر است باشیم. انتخاب موضوع، به کارگیری یا رها کردن بعضی یا تمامی ابزارها، طرز بیان، اینها همه مال اوست و بسته به ذوق و قریحه او، و تجهیزات کارگاه آفرینش و کشف او. شاعر آزاد است هرچه را هرطور بهتر می‌داند بگوید. ما - مخاطبان شعر هم - آزادیم هرچه را پسندیدیم تحسین کنیم و هرچه را ناپسند یافتیم رها کنیم. دست آخر منتقد هم براساس فرآورده نرج و ممارست شاعر، شعر را ارزیابی کند، اما پیش از تولد شعر، شاعر را به حال خود واگذاریم و به او سفارش مخصوص ندهیم. ظاهراً کسی که خود را شاعر می‌داند به این درجه از تشخیص رسیده است، بنابراین او مسئول محصول کار خود است و داور نهایی زمان است که جای گوهر و خاشاک را مشخص کند.

### ۶. شعر بی دروغ، شعر بی نقاب

استاد زرین کوب در کتاب خود با همین عنوان و در سیصد و چهل و چند صفحه وزیری سعی می‌کند به مورد و به تفاریق با افزودن به، و کاستن‌هایی از پیکره مجسم شعر کهن و امروز، ننه واقعی شعر بی دروغ و بی نقاب را از آرایه‌ها و پیرایه‌های اعصار و قرون عریان کند و فراروی ما قرار دهد. در این کار هم به شیوه خاص خود که هماهنگ با دانش و بیئت و مقام علمی و ادبی او و قواعد حفظ روابط عمومی با استادان کهن دوست و دانشجویان نوپرست است - گیرم به اشاره و بعضاً به مجامله و رودرواسی - عقیده خود را در این موارد بگوید. باید بگوئیم که من به عنوان یک خواننده کتاب ایشان و دوستدار شعر فارسی، از کهن و نو، اما شعر، صدای ملایم و معتدل آن بزرگوار را از راه دور می‌شنوم. بیش از این، که هیچ، همین اندازه هم از آن شادروان توقع نداشته‌ام و ندارم که به وضوح و صراحت و به گونه‌ای مشخص - سیاه یا سفید - اظهار نظر کند. در میان همتایان همسنگ شادروان زرین کوب، تنها دو نفر دیگر، که آن بزرگواران هم بیش از ایشان شادروان شده‌اند، یکی دکتر عباس زریاب خوبی و دیگری دکتر غلامحسین یوسفی را می‌شناسم که اقبالی به نوگرایی داشته‌اند و علی‌رغم مکاید مقدر برخی متحجران حاشیه‌نشین یا تازه‌برنایان نوحاسته، با زبانی کمابیش قابل قبول (از جهت صراحت)، دلدادگی خود را به نوگرایی و نوپردازی و بیزاری خود را از تاجر یا بی‌ریشگی (هر دو وجه)، با کلامی نجیبانه و معتدل بیان کرده‌اند، اما حدیث عاشقانه نگریستن به شعر والای کلاسیک فارسی (نه هر شعر کهنه و مندرسی) هم در این میانه پای این عزیزان از دست رفته را سخت گرفته و مجال شلنگ انداختن را از آنها سلب کرده است که چه بهتر. اسماعیل خوبی، شاعر معاصر شعری دارد که در گذشته دور سروده است با این شروع:

اشکم دمید؛

گفتم:

نه پای رفتن، نه تاب ماندگاری

درد خزه کف جوی، این است.

گفت:

آری!

اما دوگانه تا چند؟

یا موج‌وش روان شو، یا در کنار من باش...

این شعر وصف حال این سه بزرگوار و بسیاری دیگر است. گهواره مهربان زبان مادری و حفظ حرمت او، نمونه‌های فراوان اوج بلاغت و فصاحت و هنر و آگاهی بزرگان شعر کهن و حدیث «پا در جایی خاک» در خانه پدری، به آنها اجازه نمی‌دهد که بی‌محایا و به‌دور از شرم و شرف، سلاخانه تیغ انکار از نیام بیرون کشند و این ذخایر باصلابت را، به گناه حضور بدل کاران و دغل کاران مدیحه‌سرای زبان‌آور بی‌ذوق، از پیکره اعتبار شعر فارسی و صاحبان اصلی آن جدا کنند و جای آن چیزی



است و ضعف در فکر و بیان . شعر واقعی که من آن را شعر بی دروغ خوانده‌ام باید بیان واقعی و روشنی باشد از وجود شاعر از تخیل و اندیشه او . ابهام‌گرایی عاری از صداقت . . . نام دیگری ندارد جز شیادی و فریبکاری . . .<sup>۸</sup> . درود بر روح پرفتوح استاد ، با این صراحت عریانش ، وسعت دامنه مطالعات و ذهن حاضر و وقاد استاد و احتمالاً شوقی که هنگام تدریس در کلاس دانشکده از دیدار دانشجویان جوان و مشتاق به او دست می‌داده ، موجب می‌شده که استاد از سر شوق و سرشاری ذوق بعضاً رشته کلام را با شیرینی و جذابیت به شواهد و مثال‌های گوناگون در شعر قدیم عرب و معاصر اروپا و نقد شعر در یونان قدیم و نان به قرض دادن به بهانه دسته‌بندی در ایران معاصر و طرد کردن جریان اصیل شعر بکشاند تا عقده‌ای بگشاید . چه می‌شود کرد؟ استاد شادروان ، با همکاری در دانشکده کار می‌کرده که نمونه‌هایی آزمایشگاهی هنوز از آنها در دانشکده‌ها باقی مانده‌اند و من شخصاً مخاطب یکی از این استادان بوده‌ام که به من گفته: حیف از شماست که از شعر تو در کلاس درس تعریف می‌کنید . اینها مشتبی بی‌سوادند . وقتی به ایشان گفته‌ام: آیا شما شعر نو را خوب و کامل خوانده‌اید ، فرموده: من برای خواندن این خزعبلات وقت خود را تلف نمی‌کنم و اگر دانشجویی در کلاس من از نیما یوشیج تعریف کند یا نامی به نیکی از او ببرد ، او را از کلاس بیرون می‌کنم . (اینجاست که ارزش شادروانان دکتر زریاب خویی ، دکتر یوسفی و دکتر زرین کوب و از میان زندگان استاد دکتر شفیع کدکنی و مغتنم بودن انفاس قدسیه این دانایان ، برای حفظ حیثیت و حرمت و تازگی و طراوت شعر فارسی معلوم می‌شود) .

استاد زرین کوب در اغلب کتاب‌هایش نظری تحقیقی و انتقادی و نوآیین نسبت به موضوعات دارد . در کتاب حاضر علاوه بر آنها ، و بیش از سایر کتاب‌هایش ، نظر به تدریس و تعلیم دارد . فراموش نکنیم که خمیرمایه این کتاب جلسات درس دانشگاهی است ، گیرم دو بار مورد بازبینی قرار گرفته باشد تا از حالت چند سخنرانی به صورت یک کتاب درآید .

#### پانویست‌ها:

1. Robot.

۲. برای تفصیل این مقوله ، رک . مقدمه کتاب **پانزده گفتار** . . . اثر استاد شادروان مجتبی مینوی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۴ .

2. Multipurpose.

۴. زرین کوب ، عبدالحسین . **شعری بی دروغ ، شعری بنقاب** . چاپ هفتم . (تهران ، علمی ، ۱۳۷۲) . ص ۲۲ .

۵. همان . ص ۳۲-۳۳ .

۶. همان . ص ۳۲ .

۷. همان . ص ۳۳ .

۸. همان . ص ۸ .

بنشانند که هر چند نمونه‌های بسیار در خسانی از نوگرایی و استكمال شعر را در حوزه شعر معاصر ما ارائه داده‌اند ، درست به دست ماجراجویی‌های گروهی و گروه‌هایی از خام‌اندیشان و نامجویان کامجو بسیارند و بر آینده تاریک آنها مهر صحت بنهند . از طرفی ، بیرون کشیدن شعر والای فارسی از مفاک تکرار و تکرر که حکم اشتران عصاره را یافته که با چشم بسته گرد دایره‌ای بسته تر به دنبال هیچ می‌گردند ، مستلزم اخطار و اعلام خطری از طرف این گونه فحول است و متکی به نقش تاریخی آنها . بنابراین حکم همان خزه کف جوی آب را دارند که نه پای رفتن از وادی کهن را دارند و نه تاب ماندگاری در بستر تکرار را . با وجود این به قول نیما تا مرحله شهادت ، آن هم با تیغ دو طرف دعوا پیش می‌روند و از هیچ طرف هم نمی‌توانند دل بکنند . زبان معتدل و مجامله‌آمیز آنها را علت - به نظر من - همین است؛ در محضر پدری پیر ، بین دو برادر جوان نزاعی پیش آمده و هر کدام از این دو حرفی دارند و او آن پدر پیر را زهره این نیست که به قساوتی تکلیف را یک طرفه کند .

این مقدمه را از آن جهت تمهید کردم که عذر در پرده و آرام و با احتیاط سخن گفتن استاد زرین کوب را در این مقوله - و به نظر خودم - بیان کرده باشم؛ همین مایه جسارت را بسیاری دیگر نوزبده‌اند تا جنت مکان باقی بمانند .

مخلص کلام استاد زرین کوب در مورد شعر بی دروغ شعری است به دور از ترفندهای لفظی و ریاکاری محتوایی ، و سخن شاعر «اگر ابهام دارد باید آن را محتاج تأمل کند نه نامفهوم و پیچیده . ابهام خالی از صداقت با هنر واقعی - که تحقق آن به وسیله تلقین و القا دست می‌دهد - فرسنگ‌ها فاصله دارد . . . ابهام کامل ، هنر و قدرت نیست [ بلکه ] تحجر